بررسی و تحلیل نقش جلوه سیمرغ در آینه متون عرفانی با تکیه بر منطق‌الطیر عطار و مثنوی مولانا

رقیه صدرایی[1]

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۳/۰۸
تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۳/۱۲

چکیده

با بررسی داستان‌ها و افسانه‌ها در میان ملت‌های مختلف می‌توان به حضور عناصر و ویژگی‌های مشـــابهی دســـت یافت که هر یک از آن‌ها از زوایای مختلف قابل توجه و بررسی است. در این میان نام ســـیمرغ به عنوان یکی از نمادهای ادب پارســـی در اساطیر و متون عرفانی امری قابل توجه است که در فرهنگ ایرانی به دوره پیش از اسلام می‌رسد.

تجلی این پرنده نخستین بار در قلمرو حماسه و سپس در عرفان مشاهده شده و جلوه‌ای خاص به ادبیات حماســـی و عرفانی بخشـــیده و نمود بارز این امر در آثار شـــعری فردوسی، عطار، مولوی، ســـعدی و حافظ به گونه‌ای خاص نمایان اســـت. بطوریکه با بررسی ســـیمرغ در شاهنامه جلوه‌های ایـــزدی و اهریمنـــی آن و همچنین با تفحص در آثار عرفانی بُعد روحانی آن مورد توجه قرار می‌گیرد که رموز جاودانگی، وحدت وجود و ذات مطلق را نمایان می‌سازد.

با عنایت به آنچه ذکر شد در این مقاله بر آن شدم که ابعاد گوناگون وجود این مرغ اسطوره‌ای را با تکیه بر دو شاهکار عرفانی، مثنوی معنوی و منطق‌الطیر مورد مداقه قرار دهم که در وهله نخست به بررسی نقش اساطیری سیمرغ و سپس به جایگاه عرفانی آن با توجه به نمادها و ویژگی‌های منحصر به فرد این پرنده در آثار یاد شده خواهم پرداخت.

واژه‌های کلیدی: عطار، مولوی، عرفان، اسطوره، سیمرغ، مثنوی معنوی، منطق‌الطیر.

---

۱ – عضو هیئت علمی، استادیار، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، تهران، ایران. r-sadraie@srbiau. ac. ir

مقدمه

ریشه‌ی واژه‌ی اسطوره

افسانه نماد زندگی دوران پیش از دانش و صنعت و نشان مشخص روزگاران باستان است. تحول اساطیر هر قوم معرف شکل زندگی، دگرگونی ساختارهای اجتماعی و تحول اندیشه و دانش است. در واقع اسطوره نشانگر یک دگرگونی بنیادی در پویش بالارونده‌ی ذهن بشری است.

اسطوره کلمه‌ای معرب است که از واژه‌ی یونانی هیستوریا به معنی «جستجو، آگاهی و داستان» گرفته شده است. برای بیان مفهوم اسطوره در زبان‌های اروپایی از بازمانده‌ی واژه‌ی یونانی میتوس به معنی «شرح، خبر و قصه» استفاده شده است. اسطوره را باید داستان و سرگذشتی «مینوی» (آسمان، روحانی، غیرملموس، آن جهانی) دانست که معمولاً اصل آن معلوم نیست و شرح عمل، عقیده، نهاد یا پدیده‌ای طبیعی است به صورت فراسویی که دست کم بخشی از آن از سنت‌ها و روایت‌ها گرفته شده و با آیین‌ها و عقاید دینی پیوندی ناگسستنی دارد. (آموزگار، ۱۳۷۶: ۳)

اسطوره از سویی واکنشی از ناتوانی انسان است در مقابله با درماندگی‌ها و ضعف او در برآوردن آرزوها و همچنین ترس او از حوادث غیرمترقبه، از سوی دیگر، تجسم احساسات آدمیان است به گونه‌ای ناخودآگاه برای تقلیل گرفتاری‌ها یا اعتراض به اموری که برای ایشان نامطلوب و غیرعادلانه است. اسطوره هم چنین نشانه‌ای از عدم آگاهی بشر است از علل واقعی حوادث. (همان: ۵-۴)

در ادبیات نگاه نمادین به پرنده‌ها که برخی اساطیر ملت‌ها را تشکیل می‌دهند امری قابل توجه است. حتی این دیدگاه در باورهای دینی و اعتقادی نیز راه یافته است. در داستان سلیمان و بلقیس نقش هدهد به عنوان پیک حضرت، نمادی از منطق‌الطیر سلیمان است طوطی در این داستان تمثیل جان علوی است جانی که امری مجرد می‌باشد.

بشر از آغاز خلقت تا کنون برای اقناع ذهن خیال‌پرداز خود به آفرینش موجودات عجیب و غریب با نیروهای خارق‌العاده پرداخته است. در این میان پرندگان از دیرباز به دلیل خاصیت فیزیولوژیکی خاص نظیر داشتن بال و توان پرواز در خور توجه آدمی بوده‌اند و بیشتر از دیگر موجودات در ادبیات رشد و نمو کرده و قسمت اعظمی از افسانه‌ها و اسطوره‌های ملت‌ها را در خود بنیان نهاده‌اند.

تمثیل روح به پرنده در قصیده‌ی عینیه‌ی بوعلی سینا و رسالهٔالطیر ابوحامد غزالی در فرهنگ ما مصداق راه‌یابی اندیشه‌های اساطیری به ساختار دین و باورهای دینی است. به همین دلیل در ادبیات عرفانی روح انسانی که نسبت تشبیهی به مرغ بلندپرواز دارد با فرشتگان که نمودی از پرنده‌گونی دارند تناسب معناداری دارد.

من مَلِک بودم و فردوس برین جایم بود　　آدم آورد در این دیر خراب آبادم

(حافظ: ۲۲۷)

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک　　چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

(مولوی، ۱۳۷۰: ۵۷۷)

مرغی که چند روزی قفسی از تن استخوانی ساخته و همیشه میل پر کشیدن به سمت معشوق ازلی را دارد و در این دنیا چند صباحی میهمان است.

اسطوره سیمرغ

همانطور که ذکر شد سابقه‌ی حضور سیمرغ در فرهنگ و ادب ایران زمین به دوره‌ی پیش از اسلام برمی‌گردد که در متون گوناگون اوستایی و پهلوی جایگاه خاصی داشته است.

واژه‌ی سیمرغ در فرهنگ‌های فارسی و متون ادبی به صورت‌های گوناگون توصیف شده است. مرحوم علی‌اکبر دهخدا در لغت‌نامه‌ی خود، ذیل واژه‌ی سیمرغ می‌نویسد:

«سیمرغ در اصل سین‌مرغ و یا سن موروک و در هندی باستان چی‌نا و در اوستا مرغاسانو نام داشته است. محققان کلمه‌ی سئنه را در اوستا به شاهین و عقاب ترجمه کرده‌اند. بین دو مفهوم سئنه‌ی اوستایی و سیمرغ فارسی یعنی اطلاق آن بر مرغ مشهور و نام حکیمی دانا رابطه‌ای موجود است. در عهد کهن روحانیون و موبدان علاوه بر وظایف دینی، شغل پزشکی هم داشته‌اند بنابراین تصور می‌شود یکی از خردمندان روحانی عهد باستان که نام وی سئنه از نام پرنده‌ی مذکور اتخاذ شده بود، سمت روحانی مهمی داشته که انعکاس آن به خوبی در اوستا آشکار است و از جانب دیگر به طبابت و مداوای بیماران شهرت یافته بعدها سئنه (نام روحانی مذکور) را به معنی لغوی خود، نام مرغ گرفتند و جنبه‌ی پزشکی او را در اوستا به درختی که آشیانه‌ی مرغ سئنه است در خداینامه و شاهنامه به خود سیمرغ دادند. سیمرغ نام حکیمی است که زال در خدمت او کسب کمال کرد.

سیمرغ (عنقا، سیرنگ) همان «سین مورو» (Sen-muru) پهلوی است که «مرغ سین» معنی می‌دهد «سین» علاوه بر اینکه با نام حکیم معروف، «سئنه» (Saena) که فروهر او را در بند ۹۷ فروردین یشت ستوده است ارتباط لفظی و معنوی دارد، بر یک پرنده‌ی شکاری که مستشرقین، شاهین و عقاب ترجمه کرده‌اند. نیز اطلاق می‌شود (حاشیه‌ی دکتر معین بر برهان قاطع) بنا بر روایات کهن بر بالای درخت شگفت‌آور هرویسپ تخمک (ویسپوبیش) (vispo-bish) یا (گئوکرن)، یعنی دربردارنده‌ی همه رستنی‌ها، که در میان دریای فراخکرت است، آشیان دارد. هرگاه که سیمرغ برمی‌خیزد، هزار شاخه از آن می‌روید؛ و هر وقت که بر آن فرو می‌آید هزار شاخه شکسته می‌شود و تخم‌های آن به اطراف پراکنده می‌گردد و از آن گیاهان گوناگون می‌روید. این درخت که درمان‌بخش نیز هست. با درخت طوبا در فرهنگ اسلامی شباهت دارد.

سیمرغ در شاهنامه و اوستا و روایات پهلوی، موجودی خارق‌العاده و شگفت‌است.

پرهای گسترده‌ی او به ابر فراخی می‌ماند که از آب کوهساران لبریز است و در پرواز خود پهنای کوه را فرو می‌گیرد. (یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۶۶)

معنی باستانی سیمرغ با مفاهیم «شاهین مرغ» یا «شاهین» بیان گردیده. از موارد کاربرد کلمه در اوستا چنین استنباط کرده‌اند که در عین حال این پرنده چهره‌ای افسانه‌ای دارد. در روزگار باستان هم عقیده بر آن بوده است که اگر سایه‌ی او بر کسی بیفتد از رستگاری و پیروزی بهره خواهد یافت. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۶۲)

سیمرغ در شاهنامه

سیمرغ یکی از واژه‌های کلیدی شاهنامه است مرغی که در زادن رستم به رودابه کمک می‌کند زال را در کنار خود می‌پرورد و رستم را از تیرهای کشنده‌ی اسفندیار می‌رهاند دوگونه سیمرغ در شاهنامه وجود دارد که به تعبیر مفسران شاهنامه یکی جنبه‌ی نیکویی و یزدانی دارد که یاریگر است و دیگری جنبه‌ی اهریمنی دارد که در خوان پنجم به دست اسفندیار کشته می‌شوند.

سیمرغ در داستان شاهنامه (رستم و اسفندیار) توتم خانوادگی رستم است و همانند هر توتم دیگری از فرزندان و دست‌پروردگان خود حمایت می‌کند، زال را پرورده و به نزد پدر بازگردانده و در زادن رستم به رودابه کمک کرده و اینک در داستان رستم و اسفندیار نیز به یاری رستم شتافته است، بنابراین اگرچه کسانی رستم را دارای اعتقادات زروانی و مهرپرستی دانسته‌اند اما در حقیقت رستم توتم‌پرست است و سیمرغ در باور رستم همان است که اسفندیار می‌خواهد باور به او را از میان بردارد، کشتن اسفندیار سیمرغی را در خوان پنجم، به معنی آغاز نبرد وی با توتم‌پرستان است و کشته شدن اسفندیار به تدبیر سیمرغ، پیروزی موقت توتمیسم بر باورهای مزدایی است اگرچه چندان دوام نمی‌آورد. (رستگار فسایی، ۱۳۷۷: ۴۸-۴۷)

آنچه در میان عوام در افسانه‌های ایرانی شهرت دارد، دوگونه سیمرغ می‌باشد. یکی آموزگار و نگهبان رستم و دیگری مرغ بزرگی که اسفندیار او را از میان می‌برد. مطابق شاهنامه، سیمرغ نخستین روی کوه البرز (کوه قاف) دور از مردم آشیانه داشته و با مردم آمیزش نمی‌کرده و در هنگام پروازش، آسمان تیره و تار می‌شده است. زال که به دنیا آمد، پدرش سام فرمان داد تا او را سر راه گذاشتند، سیمرغ زال را به آشیان خود برد و پرورانید و تربیت کرد و چون سیمرغ دارای قوه‌ی نطق بود، به زال سخن گفتن آموخت و بعدها که زال را به پدرش داد، در زمانی که از او جدا شد، یک چنگه از پرهای خویش را به زال داد تا هر زمان نیازمند کمک سیمرغ باشد و یا در امری درماند، از آن پرها یکی را آتش بزند. یک بار در هنگام زادن رستم و بار دیگر در هنگام جنگ وی با اسفندیار، به وسیله‌ی سوزاندن پر سیمرغ، او را حاضر کردند و هر دو مرتبه سیمرغ از مشورت و کمک خویش دریغ نکرد در مقابل این سیمرغ نیکوکار که شاه مرغان است، یک سیمرغ اهریمنی هم وجود دارد که اسفندیار در یکی از خوان‌های خود از مراحل هفت‌خوان خود او را به نیرنگ کشت. » (سلطانی گردفرامرزی، ۱۳۷۲: ۷۶)

سیمرغ اساطیری همان است که در اوستا و دیگر کتب مذهبی زردشتی از آن سخن رفته است و در شاهنامه، پرورانندهٔ زال و حامی خاندان اوست. این پرنده‌ی شگفت که هر یک از صفات آن نشان‌دهنده‌ی حقیقت و رمزی در جهان اساطیر است، همان است که تا بالاترین قله ملکوت اوج می‌گیرد و مشبهه به خدایان می‌گردد و حقیقت وجودی آن را به هیچ وجه در زمین نمی‌توان یافت. (همان: ۷۷)

دکتر اسلامی ندوشن در کتاب «داستان داستان‌ها» در تشریح دوگانگی سیمرغ می‌نویسد «قرار گرفتن دو سیمرغ خوب و بد در کنار هم ظاهراً از اعتقاد ایران باستان که اهورامزدا و اهریمن در برابر همند، سرچشمه گرفته است. (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۱: ۱۵۱)

سیمرغ در ادبیات عرفانی

حضور سیمرغ در ادب حماسی به مراتب بیشتر از حضور آن در ادبیات عرفانی است ولی آنچه مسلم است سیمرغ در عرفان یک منظر معنایی دارد و ثنویت آن در حماسه که جلوه ایزدی و جلوه اهریمنی را نمایان می‌سازد، را ندارد.

دکتر پورنامداریان در کتاب «رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی» معتقد است: «در ترجمه‌ی احمد غزالی عنقا به سیمرغ ترجمه شده است و به این ترتیب سیمرغ اساطیری اوستا و شاهنامه، بعد از رسالهٔ‌الطیر غزالی وارد عرفان می‌شود و به علت صفات و کیفیات و نیروهای مابعدالطبیعی جمع شده در وجود این مرغ، رمز و مثال والاترین حقیقت کائنات و برترین نیروی عالم می‌گردد و از این نظر در کنار خورشید نیرّ اعظم قرار می‌گیرد که به قول سهروردی، خلیفه‌ی خدا در عالم افلاک است و نیز رمز و مثال فرشته، عقل‌ها یا عقول عشره و از جمله عقل فعال که مرغان دیگر نیز می‌توانند در اثر مجاهدت و ریاضت، خود را به مرتبه‌ی او برسانند و سیمرغی شوند در زمین یا فرشته‌ای از فرشتگان مقرب در میان خاکیان، که خود انسان کامل است و بقای نوع بشر را واجب. »(پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۴۲۳)

مرغ و سرنمون (archetype) آن، سیمرغ (سئن مُرو) در اساطیر و ادب ما نماد اندیشه‌ها، پنداشت‌ها و دریافت‌های متعدد است. از آن چشمه‌ی زندگی، رویندگی و باروری، سرسبزی و درمان‌بخشی (در اوستا) گرفته تا جان جویای معرفت و نشان بی‌نشان دولت و یگانگی این و آن (منطق‌الطیر). (مسکوب، ۱۳۷۴: ۴۲)

در نوشته‌های عرفا و فلاسفه‌ی ایران زمین از جمله احمد غزالی، سهروردی، عین‌القضاهٔ‌همدانی، ابن سینا، سیمرغ رمزی از حقیقت بی‌کران ذات الهی است.

سنایی که او را آغازین آورنده‌ی عرفان در شعر می‌نامند و معتقدند که تعابیر و مفاهیم عرفانی، اول بار به دست توانای او وارد شعر و ادب فارسی شد و در غزلیات

و مثنوی حدیقةالحدیقه وی درخشید در غزلی که دکتر شفیعی انتساب آن را به سنایی به دلیل دور بودن از اندیشه وی رد می‌کند سیمرغ را مشبه عشق بیان می‌دارد که این گواه خوبی است بر قدسی بودن این پرنده در اندیشه شاعران عارف.

با او دلم به مهر و مروت یگانه بود　　سیمرغ عشق را دل من آشیانه بود

بر درگهم ز جمع فرشته سپاه بود　　عرش مجید، جاه مرا، آستانه بود

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۷: ۵۸-۵۷)

حتی اگر به تصور دکتر شفیعی کدکنی این غزل سنخیتی با اندیشه‌ی سنایی نداشته باشد، شاید از معاصران او باشد یا از عرفایی مانند عین‌القضاهٔ همدانی. در هر صورت شکل قدسی بودن سیمرغ و اعتبار و ارزشمندی این اسطوره در عرفان مطرح است.

سیمرغ رمز آن مفهومی است که نام دارد و نشان ندارد ادراک انسان نسبت به او ادراکی‌است «بی چه گونه» و «بلاکیف» و گویا ضرب‌المثل ایرانی بسیار کهنی بوده است بدین مضمون که سیمرغ چیزی است که درباره‌اش سخن می‌توان گفت اما آن را هرگز نمی‌توان دید. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۶۸)

سنایی در قصاید خود سیمرغ را دست نایافتنی می‌داند.

عقل جزوی کی تواند گشت بر قرآن مُحیط؟　　عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار؟

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۳۰)

در این نمونه سیمرغ دست نایافتنی و با عظمت و شکوه تعبیر شده است. تضاد بین عنکبوت (از حیث کوچک بودن) و سیمرغ (از حیث عظمت) نیز مطرح است.

در جای دیگر می‌نویسد:

خرد کمتر از آن باشد که او در وی کند منزل　　مغیلان چیست تا سیمرغ در وی آشیان دارد

خرد را آفریند او کجا اندر خرد گنجد؟　　بنان در خط نگنجد ارچه خط نقش از بنان دارد

(سنایی، ۱۳۷۸: ۳۰۸)

سنایی می‌گوید خرد سزاوار آن نیست که پناهگاهی برای خداوند لایزال باشد و در این حین از اسطوره سیمرغ که رمز عظمت و بزرگی و ماورایی بودن است بهره می‌جوید. و در تشبیهی ساده صحرای مغیلان که جایی پست و بی‌ارزش است منزلگاه مناسبی برای سیمرغ که رمز ربوبیت و وجود ذات بی‌همتای الهی است، نمی‌داند.

مولانا با اندکی تغییر همین تعبیر را به کار برده است. در شعر مولانا از عنقا به عنوان سیمرغ یاد شده که در متون عرفانی اسلامی عنقا تعبیری از سیمرغ است هر چند در متون عربی عنقا پرنده‌ای گردن دراز، با عظمت و عزلت‌نشین است.

جبریل با لطف و رشد عجل سمین را چون چشد این دام و دانه کی کشد عنقای خوش منقار را

عنقا که یابد دام کس در پیش آن عنقا مگس ای عنکبوت عقل بس تا کی تنی این تار را

(مولوی، ۱۳۸۴: ۱۰)

در این دو بیت مولانا مانند سنایی با تشبیه عنکبوت عقل، ناکامی عقل را دریافت حقیقت ذات ازلی حضرت الهی که به سیمرغ مانند شده را بیان می‌دارد.

سیمرغ در منطق‌الطیر عطار

با توجه به اصل وحدت وجود و اتحاد عاشق و معشوق، خواندن منطق‌الطیر انسان را به این فکر سوق می‌دهد که مراد عطار از ذکر اینکه تنها سی‌مرغ از صدهزاران مرغ به حقیقت واصل شدند و سیمرغ را در خود یافتند، شاید این است که از هزاران سالک، تنها چند نفر به حد کمال می‌رسند و به رؤیت حقیقت در درون خود موفق می‌شوند و به عبارت دیگر لایق پیشوایی می‌شوند. زیرا پیر باید خود از واصلان باشد و به این ترتیب، به تعبیر دیگر، می‌توان سیمرغ را از القاب پیر و مرشد کامل نیز دانست. خود عطار در تذکرةالاولیاء ضمن بیان القاب مشایخ صوفیه، عناوینی از قبیل شاهباز حقیقت و شاهین طریقت به کار برده است. » (رجایی بخارایی، ۱۳۶۴: ۹۴-۹۳)

توصیف عطار از سیمرغ در «منطق‌الطیر» که در آن رمزها ایفاگران نقش هستند شنیدنی است از دیدگاه عطار جان آدمی آشیانه و قرارگاه هزاران مرغ آشنا و ناآشنا است که از عالم علوی در آن فرود آمده‌اند و چند صباحی آنجا را مقامگاه خود قرار می‌دهند اما پس از مدتی دوباره از این قفس تنگ به پرواز درمی‌آیند تا به جایگاه نخستین خود در ملکوت بازگردند.

این پرندگان از گونه‌های مختلف هستند و روحیه‌های خاص و منشی ویژه دارند و نماینده روحیات نهفته در جان آدمی هستند. هدهد پیشوا مرغ معرفت است، بر رازهای جهان جان آگاه است. هدهد در تجمع مرغان آنها را از راه پرخطر و مرگبار قاف جان و درک محضر سیمرغ آگاه می‌کند و دشوارهای راه را بیان می‌کند اما هنوز اندکی اوج نگرفته پای‌بندی‌های دنیوی، نفسانیات و ترس از خطرات سبب می‌شود که عده‌ای از مرغان از ادامه سفر باز مانند و تنها مرغان سبک‌سیر و تیزپرواز به سفر روحانی ادامه می‌دهند یعنی فقط سی تن از هزاران تن قابلیت برخورداری از سایه‌ی بی‌همتای سیمرغ حق و حقیقت را درمی‌یابند و با رسیدن به درگاه قاف الهی محو در وجود او شده به مرتبه‌ی فقر و فنا که بالاترین درجه‌ی عشق است، می‌رسند.

لازم به ذکر است که سالک بعد از ارتقا به مراتب بلند حیرت به وادی فقر حقیقی و فنای اصلی وارد می‌شود و این رتبه مقام فنای از نفس و بقای بالله است و فقر از خود و غنای به مقصود است و در این مقام ذکر فقر می‌شود یعنی فقیر است از آنچه عالم خلق است و غنی است به آنچه در عوالم حق است.

هدهد که خود رمز مرشد و راهنمای طریقت است در توصیف سیمرغ از زبان عطار می‌گوید:

هست ما را پادشاهی بی‌خلاف　　در پس کوهی که هست آن کوه قاف

نام او سیمرغ سلطان طیور　　او به ما نزدیک و ما زو دور دور

در حریم عزلتست آرام او | نیست حد هر ز فانی نام او
صد هزاران پرده دارد بیشتر | هم ز نور و هم ز ظلمت پیش در
در دو عالم نیست کس را زهره‌ای | کو تواند یافت از وی بهره‌ای
دائماً او پادشاه مطلق است | در کمال عز خود مستغرق است
او به سر ناید ز خود آنجا که اوست | کی رسد علم و خرد آنجا که اوست
وصف او چون کار جان پاک نیست | عقل را سرمایه‌ی ادراک نیست
لاجرم هم عقل و هم جان خیره ماند | در صفاتش با دو چشم تیره ماند
هیچ دانایی کمال او ندید | هیچ بینایی جمال او ندید
در کمالش آفرینش ره نیافت | دانش از پی رفت و بینش ره نیافت

(عطار، ۱۳۸۳: ۲۶۴-۲۶۳)

توصیف عطار از سیمرغ نمودار عظمت و قدرت اوست که خرد را در آن راهی نیست و حواس ظاهری از درک او عاجزند و هیچ دانایی نمی‌تواند کمال و اعتبار او را دریابد و کسی نمی‌تواند او را آن‌گونه که سزاوار است توصیف کند.

عطار برای رسیدن به درگاه سیمرغ هفت وادی عشق را که عبارتند از: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا پیش پای سالک قرار می‌دهد تا مانند پهلوان حماسه از هفت‌خوان عرفان عبور کند و راهی به درگاه جوید.

«کار مرغان منطق‌الطیر با برخورداری از تقرب به سیمرغ تمام نمی‌شود. شرم و تشویر ناشی از لطف سیمرغ با وجود غفلت‌های گذشته، سبب می‌شود تا آخرین بقایای هستی آنان که خود حجاب است از میان برخیزد و فنای کلی حاصل شود؛ فنایی که‌آخرین حجاب میان مرغان و سیمرغ را از میان برمی‌دارد تا وحدت کامل اشراقی تحقق پیدا کند. در این‌جاست که کثرت در وحدت و وحدت در کثرت محو می‌شود و سی‌مرغ و سیمرغ یکی می‌شوند. سی مرغ خود را سیمرغ و سیمرغ را خود

می‌بینند. آنان سرانجام به این کشف می‌رسند که سیمرغ را کسی نمی‌تواند دید. آن که سرانجام به دیدار و وصال می‌رسد معشوق است عاشق تا فانی نشده است خود حجاب است و چون فانی شد خود معشوق می‌شود. » (عابدی، پورنامداریان: ۳۹-۳۸)

«سیمرغ و کوه قاف از کنایات معروف عرفانی است به معنی مردان کامل و ابدال حق که از نظرها پنهانند و دست یافتن به ایشان دشوار است و گاهی سیمرغ را کنایه کنند از مقام ذات حق و تجلی ذات لذات و مرتبه‌ی کنز مخفی و... و نیز گاهی سیمرغ و قاف را مقام احدیت و قلم اعلی؛ و نیز گاهی وحدت ذات حق و کثرت موجودات کنایه کنند، سیمرغ مقام وحدت ذات حق است که در پشت کوه قاف کثرت مستور می‌باشد و کوه قاف همین کثرت است که پرده و حجاب وحدت باشد؛ و نیز گاهی سیمرغ را کنایه گیرند ار مرتبه‌ی سر اخفی که لطیف‌ترین اطوار سبعه‌ی روحانی بشر است و قاف را از مرتبه‌ی «قلب» کنایه گیرند که هم از اطوار سبعه است. » (تاجدینی، ۱۳۸۸: ۵۷۴)

نمادهای سیمرغ در دیدگاه عرفانی عطار

نمادها و ویژگی‌های منحصر به فرد سیمرغ در دیدگاه عطار عبارتند از:

۱- ذات حق و حقیقت مطلق

ابیاتی که در وصف سیمرغ از زبان هدهد بیان کردیم نشانگر این موضوع است.

نام او سیمرغ و سلطان طیور او به ما نزدیک و ما زو دور دور

(عطار، ۱۳۸۳: ۲۶۴)

اشاره‌ی بیت به آیه‌ی «نَحنُ اَقرَبُ اِلَیهِ مِن حَبلِ الوَرید» (۱۶/۵۰)

(ما از رگ گردن بدو نزدیکتریم) بیانگر ذات احدیت است که در نماد سیمرغ به کار رفته است.

گر نگشتی نقش پرّ او عیان این همه غوغا نبودی در جهان

این همه آثار صنع از فرّ اوست جمله انمودار نقش پرّ اوست
(همان: ۲۶۵)

۲- سیمرغ گاهی رمز آفتاب است که همان ذات حضرت باری تعالی است

تو بدان کانگه که سیمرغ از نقاب آشکارا کرد رخ چون آفتاب
(همان: ۲۸۱)

صد هزاران آفتاب معتبر صد هزاران ما، و انجم بیشتر
جمع می‌دیدند حیران آمده همچو ذره پای‌کوبان آمده
جمله گفتند ای عجب چون آفتاب ذره‌ای محو است پیش این جناب
(همان: ۴۲۳)

بعد از این وادیّ فقر است و فنا کی بود اینجا سخن گفتن روا
عین وادیّ فراموشی بود گنگی و کری و بی‌هوشی بود
صد هزاران سایه‌ی جاوید تو گم شده بینی ز یک خورشید تو
(همان: ۴۱۳)

۳- سیمرغ نمادی از علم غیب است عالمی که تجلیاتش را در همه‌ی عوالم شاهدیم اما کسی نمی‌تواند ماهیت آن را درک کند

هیچ دانایی کمال او ندید هیچ بینایی جمال او ندید
در کمالش آفرینش ره نیافت دانش از پی رفت و بینش ره نیافت
قسم خلقان زان کمال و زان جمال هست، اگر بر هم نهی، مشتی خیال
(همان: ۲۶۴)

۴- عقل و حواس از ادراک سیمرغ ناتوان هستند

وصف او چون کار جان پاک نیست عقل را سرمایه‌ی ادراک نیست

لاجـــرم هم عقل و هم جان خیره ماند　　در صفاتـــش بـــا دو چشـــم تیـــره مانـــد
(همان: ۲۶۴)

۵- گاه سیمرغ نماد پادشاه و انسان کامل است

دائمـــاً او پادشـــــاه مطـــلق اســـت　　در کمـــال عـــز خـــود مســـتغرق اســـت
او به ســـــر ناید ز خـــود آنجا که اوست　　کی رســـد علـــم و خـــرد آنجا که اوســـت
نـــــه بـــــدو ره، نـــــه شـــــکیبایی ازو　　صـــد هـــزاران خلـــق ســـودایی ازو
(همان: ۲۶۴)

۶- گاه نمودار ســـایه است که یاری‌رسان و حمایت‌گر است و لطف و رحمتش را ارزانی می‌دارد

تا بـــــود کاری ازیـــــن میـــــدان لاف　　گـــوی مـــا افتـــد مگـــر تـــا کـــوه قـــاف
ذره در خـــــورشید والا اوفـــــــــتاد　　ســـایه‌ی ســـیمرغ بـــر مـــا اوفتـــاد
(همان: ۳۰۲)

چـــون بدانـــــستی که ظـــل کیـــستی　　فارغـــی، گـــر مُـــردی و گـــر زیســـتی
گر نگـــــشتی هیـــــچ سیمرغ آشـــکار　　نیســـتی ســـیمرغ هرگـــز ســـایه‌دار
بـــــاز اگـــــر سیمرغ می‌گـــــشتی نـــهان　　ســـایه‌ای هرگـــز نمانـــدی در جهـــان
هـــــرچه اینـــــجا ســـــــایه‌ای پیدا شود　　اول آن چیـــز آشـــکار آنجـــا شـــود
دیـــــده‌ی ســـــیمرغ بین گـــــر نیستت　　دل چـــو آیینـــه منـــور نیســـتت
(همان: ۲۸۱)

از دیدگاه عطار پدیده‌های هســـتی سایه‌ی ســـیمرغ ازلی هستند و وجود حقیقی از آنِ اوســـت و نســـبت آنها به سیمرغ نسبت سایه به آفتاب است. رسیدن آنها به سیمرغ یعنی محو شدن مایه در اصل خویش و دیدن خود در آینه روشنی‌بخش هستی تابناک خویش، سیمرغ چیزی نیست جز خود همین مرغان پراکنده‌ی جان که در قاف هستی

به هم می‌پیوندند و به مقام سیمرغی می‌رسند.

نمادهای سیمرغ در دیدگاه عرفانی مولانا

نمادها و ویژگی‌های سیمرغ در دیدگاه عرفانی مولانا عبارتند از:

۱- سیمرغ فوق تصور ادراکی خلق و فراتر از هستی است

جبرئیل بالطف و رشد عجل سمین را چون چشید این دام و دانه کی کشد عنقای خوش منقار را
عنقا که یابد دام کس در پیش آن عنقا مگس ای عنکبوت عقل بس تا کی تنی این تار را

(مولوی، ۱۳۸۴: ۱۰)

۲- نمادی از عظمت روح است

هست بسیار اهل حال از صوفیان نادر است اهل مقام اندر میان
از منازل‌های جانش یاد داد وز سفرهای روانش یاد داد
وز زمانی کز زمان خالی بُدست وز مقام قدس که اِجلالی بُدست
وز هوایی کاندرو سیمرغ روح پیش ازین دیدست پرواز و فتوح
هر یکی پروازش از آفاق بیش وز امید و نهمت مشتاق بیش

(مثنوی، دفتر اول: ۷۸)

۳- نماد انسان‌های عارف و خداشناس

نقش درویش است او نی اهل نان نقش سگ را تو مینداز استخوان
فقر لقمه دارد او نی فقر حق پیش نقش مرده‌ای کم نِه طبق
ماهی خاکی بود درویش نان شکل ماهی لیک از دریا رَمان
مرغ خانه است او نه سیمرغ هوا لوت نوشد او ننوشد از خدا
عاشق حقست او بهر نوال نیست جانش عاشق حُسن و جمال

(همان: ۱۴۷-۱۴۶)

۴- نموداری از دل خداپرست

هیـــن مـــدو اندر پی نفس چـــو زاغ　　کاو بـــه گورســـتان بَـــرَد نـــه ســـوی بـــاغ
گـــر روی، زَو در پـــی عـــنقای دل　　ســـوی قـــاف و مســـجد اقصـــای دل

(همان، دفتر چهارم: ۶۹۴)

۵- هر خیالی قدرت درک سیمرغ را که نمادی از حق است ندارد جز اولیای حق

تـــو از آن مرغ هـــوایی فهم کـــن　　کـــه ندیدســـتی طیـــور مـــن لَـــدُن
جـــای سیمرغان بـود آن ســـوی قاف　　هـــر خیالـــی را نباشـــد دســـت یـــاف

۶-نمایانگر مقام ذات حضرت الهی که نامش آشکار و ذاتش نهان است

غـــیر تشویش و غم و طاعات نـیست　　همچـــو عنقـــا نـــام فـــاش ذات نیســـت

در این بیت عنقا نمودار سیمرغ است.

۷- ســـیمرغ نماد اولیاءالله و مردان الهی است که ســـایه‌ی آن‌ها همچون کوه قاف حافظ و نگهبان است و روحشان همچون سیمرغ ابدیت است

گفـــت پیغـــمبر علی را کـــای علی　　شـــیر حقـــی پهلوانـــی پـــر دلـــی
لیـــک بر شـــعری مـــکن هم اعتمید　　انـــدرآ در ســـایه‌ی نخـــل امیـــد
انـــدر آور ســـایه‌ی آن عـــــــاقلی　　کـــش ندانـــد بـــرد از ره ناقلـــی
ظـــل او انـــدر زمین چـون کوه قاف　　روح او ســـیمرغ بـــس عالـــی طـــواف

(همان دفتر اول، ۱۵۸-۱۵۷)

۸- همهِ کائنات سایه‌ی وجود ازلی‌اند

تا بـــود کاری ازیـــن میـــدان لاف　　گـــوی مـــا افتـــد مگـــر تـــا کـــوه قـــاف

ذره در خورشید والا اوفتاد سایه‌ی سیمرغ بر ما اوفتاد

(همان دفتر چهارم: ۳۰۲)

او معتقد است هر چه که در این عالم محسوس به شکل جزئی وجود دارد به صورت کلی در عالم غیب هم وجود دارد و این همان نظریه‌ی مثل افلاطونی است که عالم محسوسات سایه‌ی عالم غیب است این اشارت را مولوی در داستان سئوال پرسیدن عایشه از حضرت رسول که چرا باران ترا خیس نکرد. آمده:

هنگامی که پیامبر بعد از تشیع جنازه از گورستان بازگشت به نزد عایشه رفت همینکه چشم عایشه به رسول الله افتاد به نزدیکی او آمد و دستش را بر عمامه و لباس او کشید پیامبر فرمود با این عجله به دنبال چیستی؟ عایشه پاسخ داد امروز باران بارید به دنبال آن هستم که ببینم آیا باران شما را خیس کرده است ولی تعجب می‌کنم با وجود چنین بارانی لباس‌های شما را خیس نمی‌بینم پیامبر به عایشه گفت امروز چه چیزی به سرت انداختی عایشه گفت ردای شما را، پیامبر فرمود ای عایشه خدای تعالی باران را تنها به چشم تو نمایان ساخت و آن بارانی که تو دیدی از آن ابر آسمانی نبود بلکه از ابر دیگر و آسمان دیگر بود.

گفت صدیقه که ای زبدهٔ وجود حکمت باران امروزی چه بود

این ز باران‌های رحمت بود یا بهر تهدید است و عدل کبریا

این از آن لطف بهاریات بود یا ز پاییزیِ پر آفات بود

گفت این از بهر تسکین غمست کز معصیت بر نژاد آدم است

(همان، دفتر اول: ۱۷۰)

پیامبر فرمود این باران رحمت الهی بود و بارانی است که غم و اندوه را می‌زداید همان غمی که در طبیعت و ذات آدمی سرشته است.

نتیجه:

۱. بـا عنایت به آنچه ذکر شـد می‌توان این‌گونه اظهار نمود که سـیمرغ از عناصر اسـاطیری بزرگی اسـت که در عرصه ادبیات و مخصوصاً در حماسه و عرفان حضور یافته و ایفای نقش نموده است. آنچه که مسلم است آن است که سیمرغ نخست وارد ادبیات حماسـی شـده از آن‌جا به حوزهٔ عرفان راه یافته و در این تغییر معنا شخصیت اسـطوره‌ای آن اندکی دچار تحول شده است و خصائصی همچون وحدت شخصیت، عدم تناسـل و زاد و ولد، شکسـت‌ناپذیری، جاودانگی و عدم قابلیت ادراک حسی و عقلی سـیمرغ عرفان را از سـیمرغ حماسـه که فاقد این ویژگی‌هاست متمایز ساخته است.

۲. در اندیشه‌ی عرفانی مولانا و عطار، سیمرغ به صورت نمادین به کار رفته است. در اندیشـه‌ی هر دو شـاعر نمادی از حق و حقیقت می‌باشد که به نوعی تجلی جلال و جمـال او در عظمت سـیمرغ رخ می‌دهد که کمالش را هیـچ دانایی درک نکرده و جمالـش را هیچ بینایی ندیده اسـت. هیـچ آفریده‌ای راه به کنـه کمالش ندارد دانش و بینشـی را قدرت و قابلیت درک آن نیسـت. عطار در منطق‌الطیر اذعان می‌دارد که رسـیدن به سـیمرغ را تنها مرغانی قادرند که اوج اندیشه را دارند و سبک سیرند آنان کـه همت‌های بلندی دارند و پاکبازند و ایثارگر. آنان که برای رسـیدن به گوهر ذاتی خویش حاضرند از همه چیز خود بگذرند تا عازم قاف شوند. او جان آدمی را آشیانه و قرارگاه هزاران مرغ آشـنا و ناآشـنایی می‌داند که از عالم علـوی فرود آمده و چند صباحی را آنجا مقامگاه خویش قرار داده‌اند تا پس از لختی آسودن دوباره از آن قفس تن درآیند و اوج گیرند تا به آشیانِ نخستین خود بازگردند.

۳. رسـالهٔ‌الطیرها بی‌شک تأثیر فراوانی در دیدگاه عرفانی عطار داشته است و او از آنها در سـرودن منطق‌الطیر خود الهام گرفته اسـت. شاهکار عطار در بیان این داستان

گذاشتن کلمه‌ی سیمرغ به جای عنقا و بازی کردن با آن کلمه از نظر فن بدیع و جناس آوردن سیمرغ با سی‌مرغ که تنها از هنر و دقت وی در این تجنیس است.

مولانا نیز در آغاز مثنوی نی را سمبل انسان کاملی می‌داند از حقیقت خود دور افتاده است و سینه‌ی آنها از این فراق چاک‌چاک است طاقت دوری را ندارند و به دنبال حقیقت و جایگاه اصلی خویشند و وصال خود با جامه دریدن و از خویش گذشتن ممکن نیست، هر دو شاعر کائنات و محسوسات را همچون سایه‌ای می‌دانند که صورت کلی حقیقی آن بر عالم غیب وجود دارد.

منابع

۱. آموزگار، ژاله. (۱۳۷۹). تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت

۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۵۱). داستان داستان‌ها، تهران: انجمن آثار ملی.

۳. اشرف زاده، رضا. (۱۳۸۷). آتش آب سوز، مشهد: به نشر.

۴. بلخی رومی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۸). مثنوی معنوی به کوشش دکتر کاظم دزفولیان، تهران: طلان.

۵. بلخی رومی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۰). گزیده‌ی غزلیات شمس، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی

۶. پورنامداریان، تقی. (۱۳۷۵). رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: علمی و فرهنگی.

۷. تاجدینی، علی. (۱۳۸۸). فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه‌ی مولانا، تهران: سروش.

۸. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۴). دیوان حافظ، به کوشش علی لهراسبی، تهران: نهال نویدان.

۹. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران.

۱۰. رجایی بخارایی، احمدعلی. (۱۳۶۴). فرهنگ اشعار حافظ، تهران: علمی.

۱۱. رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۷). حماسه‌ی رستم و اسفندیار، تهران: جامی.

۱۲. سجادی، سید جعفر. (۱۳۷۸). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: کتابخانه طهوری

۱۳. سلطانی گرد فرامرزی، علی. (۱۳۷۲). سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران، تهران: مبتکران.

۱۴. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۷). در اقلیم روشنایی، تهران: آگاه.

۱۵. عطارنیشـــابوری، فریدالدین. (۱۳۸۳). منطق‌الطیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات، محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.

۱۶. عطارنیشـــابوری، فریدالدین. (۱۳۹۰). منطق‌الطیـــر، تصحیح و توضیح، محمد عابدی، تقی پورنامداریان، تهران: سمت.

۱۷. مسکوب شاهرخ. (۱۳۷۴). تن پهلوان و روان خردمند، تهران: طرح نو.

۱۸. یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر، تهران: سروش